

## نقش قندهار در روابط ایران و هند (صفویان و گورکانیان)

### مقدمه

مقاله حاضر، نقش قندهار را در روابط دو دولت صفویه و گورکانیان (از زمان جلوس شاه اسماعیل اول تا جلوس شاه عباس اول) با توجه به موقعیت جغرافیایی و اهمیت نظامی و تجاری این شهر و بر اساس رویارویی نظامی و مذاکرات سیاسی میان صفویه و گورکانیان، مورد بررسی قرار می‌دهد.

تشکیل دولت صفویه، نه تنها برای ایران و کشورهای همجوار، بلکه برای اروپاییان نیز یک رویداد مهم تاریخی به حساب می‌آید. در آستانه به قدرت رسیدن «شاه اسماعیل اول»، ایران به صورت حکومت‌های محلی اداره می‌شد و هر یک از شاهزادگان یا امیران در نقطه‌ای از این کشور به صورت‌های گوناگون ادعای حکومت داشته و مستقل عمل می‌کردند. بیشتر این حکومت‌های محلی، قدرت چندانی نداشتند و نتوانستند در برابر شاه اسماعیل مقاومت جدی از خود نشان دهند و پادشاه صفوی در مدت کوتاهی توانست رقبا و مدعیان را از میان بردارد و حکومت متمرکز و واحدی تشکیل دهد. تنها منطقه‌ای که در این زمان از حمله و تهاجم شاه اسماعیل مصون مانده بود، نواحی شرقی ایران، یعنی خراسان بود. از آنجا که شاه اسماعیل اول به خاندان تیموری احترام می‌گذاشت و «سلطان حسین بایقرا» نیز با فرستادن سفیر و نامه، شاه اسماعیل را راضی نگاه می‌داشت، شاه اسماعیل قصد تصرف خراسان نکرد، اما با انقضای

خاندان تیموری و تصرف نواحی شرقی ایران توسط «شیک‌خان ازبک»، شاه اسماعیل چاره‌ای جز تصرف این منطقه و سرکوبی ازبک‌ها نداشت و توانست در جنگ مرو، آنان را شکست دهد و سراسر خراسان را تصرف نماید.

پیش از تأسیس سلسله گورکانی در هند، قندهار به عنوان کانون مهمی در سیاست دو کشور ایران و هند شناخته شده بود، زیرا هر دولتی که قندهار را در اختیار داشت، بر استحکامات و توان نظامی و دفاعی آن می‌افزود و آن را به صورت دژی تسخیرناپذیر درمی‌آورد. هر چند که قندهار در زمان حیات «ظهیرالدین محمد بابر» اهمیت زیادی در روابط دو کشور نداشت، اما در زمان جانشینان وی، از عهد «همایون» به بعد، به عاملی اختلاف‌برانگیز در روابط دو کشور تبدیل شد و روابط سیاسی دو کشور، اعزام سفرا و رفت و آمد هیأت‌های دو طرف، حول محور قندهار چرخ زد و زمامداران وقت دو کشور، به محض به دست آوردن فرصت، برای تصرف آنجا اقدام می‌کردند.

#### موقعیت جغرافیایی و اهمیت نظامی قندهار

قندهار در ۶۴/۶۸ درجه و ۸/۵۱ دقیقه و ۱۰/۱۲ ثانیه طول شرقی و ۳۴/۲۹ درجه و ۱۳/۱۲ دقیقه و ۲۵/۲۰ ثانیه عرض شمالی، میان اراضی «وادی توتک» واقع شده و از دریای توتک با دامنه یک سلسله کوه جدا می‌شود. این کوه‌ها، قسمت پایین‌تر وادی را به دو بخش تقسیم کرده بود که آن را «فورکان» یعنی «سنگ سیاه» می‌نامیدند. قندهار از سه طرف به وسیله دامنه کوه‌های بلند احاطه شده بود، اما وادی آن فوق‌العاده حاصلخیز و دارای باغ‌ها و تاکستان‌های بی‌نظیر بوده است.<sup>(۱)</sup> ولایت قندهار از نظر تقسیمات کشوری و جغرافیای سیاسی ایران در عهد صفوی، جزء خراسان محسوب می‌شد. این شهر دارای قلعه‌ای مستحکم و استراتژیک بود که از جنبه نظامی بر اهمیت این شهر می‌افزود. مورخان ایرانی، هندی و اروپایی، بر این امر اعتراف داشته‌اند. «مرعشی» در کتاب «مجمع‌التواریخ»، آن را مستحکم‌ترین قلعه مشهور عالم معرفی نمود. صاحب «شاه جهان نامه» نیز قلعه قندهار را از «حصون منیعه» باختر زمین که از حصانت ضرب‌المثل است، می‌داند. «لاهوری» نیز این قلعه را از قلاع مشهور می‌داند که به «متانت و دشوارگشایی» شهرت ویژه دارد. «تاورنیه»، سیاح معروف، این شهر را از

نظر استحکامات نظامی، نخستین قلعهٔ ایران می‌نامید.<sup>(۲)</sup>

قلعهٔ قندهار در دوران پیش از صفویه، از استحکامات چندانی برخوردار نبود، اما پس از اینکه بین پادشاهان صفوی و سلاطین گورکانی هند بر سر این شهر نزاع و اختلاف افتاد، این قلعه از مستحکم‌ترین قلعه‌ها گردید. زمانی که پادشاهان صفوی یا گورکانی، قلعه را به تصرف خود در می‌آوردند، کوشش بسیاری برای محکم‌تر کردن این قلعه انجام می‌دادند. به این ترتیب، قلعه به یکی از قلاع مشهور آسیا تبدیل گردید. «فزوینی» در اثر خود، «عباسنامه»، این قلعه را چنین توصیف کرده است: «این قلعهٔ گردون‌آسا که مشتمل بر هفت قلعهٔ وسیع‌الفضا است، در دامن کوه «لکی» که از غایت رفعت و اعتلا، با گنبد خضرا، لاف همتا می‌زند، واقع شده است. تیغ آن کوه منیع، محصور به حصاری رفیع و عریض [است] که ارتفاع آن شش زرع می‌تواند باشد. در آن حصار وسیع، زمین مرتفعی است که قلعهٔ حاکم‌نشین آن موسوم به «ارگ» است، بر بالایی واقع شده؛ از دیوار شمالی قلعه، حصاری مشتمل بر سنگ‌انداز عریض که به دیوار ارگ کشیده شده و در زمین‌های دیوار مذکور که متصل به ارگ است، دو دیوار یکی «شیرحاجی» و دیگری «بدن»، مخاذهی هم در نهایت استحکام، و خندق عریض و عمیق به دیوار شرقی اتصال یافته و از رکن قبلی ارگ نیز به همین هیأت، دیوار متصل به دیوار جنوبی قلعه سرانجام یافته و دیوار غربی ارگ که کوه لکی در آن سمت واقع شده، مشتمل بر سه دیوار متین و عریض است که به محاذات یکدیگر به فاصلهٔ بسیاری کشیده شده، چنانکه مابین هر دو دیوار، قلعهٔ وسیع عریضی، صورت یافته و هر یک از جدار مزبور، هفت قلعهٔ متین محکم که هر یک از دیگری مغرور و نهایت استحکام موصوف است، به هم رسیده و در هر یک از قلاع مزبوره، برکه‌های آب که ساکنین و رهگذران استفاده کنند، کشیده [و] مهیا باشد.»<sup>(۳)</sup> «قلعهٔ قندهار مشتمل بر هفت قلاع بزرگ و مستحکم بوده. قلاع منیعه و رفیعه گردیده، بینندگان از مشاهدهٔ آن حیران و عقل از اصفاء آن در بادیه، سرگردان».<sup>(۴)</sup>

مرعشی هفت قلعهٔ قندهار را به شرح زیر نام برده است: ۱. حصار دور شهر که آن را «بند حاجی» می‌گویند. ۲. قلعه‌ای که هندیان آن را «دولت آباد» و ایرانیان آن را قلعهٔ «بدن» می‌نامند. ۳. قلعهٔ مندوی. ۴. قلعهٔ ارگ. ۵. قلعهٔ فراز کوه قتیل. ۶. حصاری که «علی مردان» آن را وضع کرده بود. ۷. کوه «چهل‌زینه» که بین شمال و شرق قلعهٔ قندهار قرار داشته است.<sup>(۵)</sup>

قلعه قندهار دارای پنج دروازه به شرح زیر بود:

۱. دروازه «ماشوری» که در غرب قندهار قرار داشت.
۲. دروازه «بابا» که در سمت شرق واقع بود.
۳. دروازه «خواجه اویس» که در شمال قرار داشت.
۴. دروازه «خواجه خضر» که در سمت جنوب واقع بود.
۵. دروازه «علی قایی».

برج‌های مشهور قلعه قندهار به سه دسته تقسیم می‌شد که عبارت بودند از:

۱. «برج ستانه درویش مجنون قتال».

۲. «برج خاکستر».

۳. «برج دده» و «برج امیر» که از پست‌ترین برج‌های قلعه محسوب می‌گردید و برج‌های هفتگانه قلعه قندهار، متجاوز از پنجاه برج بود.<sup>(۶)</sup> بنابراین، فرماندهی توانا می‌توانست شهر قندهار را برای مدت طولانی در اختیار خود نگهدارد. قندهار، قلعه‌ای مستحکم بود که دفاع نیروی انسانی و طبیعت، آن را تا اندازه زیادی، تسخیرناپذیر می‌ساخت و تصرف این قلعه با حمله‌ای ناگهانی، مشکل بود. «اسفزاری» درباره استواری این قلعه، نوشته است: «شهر بر روی کوه، بندی عظیم و استوار دارد و یکی از حالات غریبه آن است که هرگاه لشکری آن شهر را محاصره کرد، در نظر ایشان، شهر و بند او، بلندتر از آن می‌نماید که معمور است و بسیار وقت‌ها این صورت را ملاحظه کرده‌اند».<sup>(۷)</sup> قندهار در محل به هم رسیدن راه‌های منتهی به کابل و هرات واقع شده بود و بر تمامی افغانستان غربی حکومت داشت و دارای موقعیت استراتژیک بسیار مهمی بود که به آسانی قابل دفاع بود و به راحتی به آب دسترسی داشت که این خود عامل مهمی در جنگ‌های شرقی محسوب می‌شد. این قلعه برای مغولان هند اهمیت بسزا داشت<sup>(۸)</sup> و به قدری مهم بود که به عنوان ناموس سلطنت از آن یاد می‌کردند.<sup>(۹)</sup> با قرار گرفتن کابل، غزنه و قسمتی از بلوچستان در قلمرو حکومت امپراتوری مغولان هند، قندهار برای ایشان اهمیت بیشتری یافت. خط کابل، غزنه و قندهار، نیروی استراتژیک مهمی را تشکیل می‌داد. آن سوی کابل و خیبر، هیچ خط دفاع طبیعی وجود نداشت. همچنین، تصاحب قندهار، کنترل قبایل افغان و بلوچ را آسان می‌ساخت. هنگامی که «بابو» در سال ۹۱۰ق / ۱۵۰۴م. قدم به کابل گذاشت، به این قلعه چشم

دوخت و این قلعه مهم و نیرومند، نتوانست چشمان زیرک و آشنا به فنون نظامی وی را از خود منحرف سازد. او ادعا می‌کرد که: «قندهار بخشی از غزنه است و غزنین در قلمرو حکومت او قرار داشت. بنابراین، این قلعه را تصرف نمود، اما به زودی آن را از دست داد، با این حال، به علت اهمیت این قلعه، حمله دیگری را برای تصرف آن تدارک دید.

ازبکان نیز در این زمان به اهمیت و موقعیت قلعه قندهار پی برده بودند و برای تصرف آن، به تکاپو افتادند. «شیبیک خان» ازبک که خبر تصرف قلعه مستحکم قندهار را به وسیله بابر شنید، بلافاصله دست به کار شد و در همان سال (۹۱۳ق / ۱۵۰۷م) به این شهر یورش برد و آنجا را تصرف نمود.<sup>(۱۰)</sup>

صفویان، هرات و قندهار را میراث خود می‌دانستند. قندهار برای ایران، نه تنها اهمیت حراستی و حفاظتی داشت، بلکه پایگاهی اساسی در یک سیستم دفاعی محسوب می‌گشت. ام ملاحظات دیگری موجب شده بود که ایرانیان، بیش از مغولان به این قلعه توجه نمایند. «شجاع بیگ»، فرزند «ارغون» که به کمک شیبیک خان ازبک، دوباره قندهار را به دست آورده بود، به امر شاه اسماعیل صفوی دستگیر شد. گویا مهم‌ترین دلیل این اقدام پادشاه صفوی، درک وی از اهمیت حیاتی قندهار برای حفظ هرات و نگرانی او از ماندن این شهر در دست شاهزادگان ضعیف و نیمه‌مستقل و آگاهی از تمایل بابر برای تصرف قلعه قندهار بود.<sup>(۱۱)</sup>

### اهمیت ارتباطی و تجاری قندهار

این شهر در سده‌های ۱۶ و ۱۷، در سیستم ارتباطی و راه‌های تجاری ایران و هند، موقعیت بسیار مهمی داشت و به مدت دو سده، محل نزاع و کشمکش بود. صاحب‌الآیین اکبری در این زمینه نوشته است: «خردپژوهان باستان، کابل و قندهار را دروازه هندوستان برشمرده‌اند؛ از یکی به توران روند و از دیگری به ایران و از این دو به هندوستان. از بیگانه ایمن یابد و نیز جهان بدین دو راه، سزوار...»<sup>(۱۲)</sup>

بابر در خاطرات خود نوشته است: «در میان هندوستان و خراسان، به راه خشکی، دو بندر است: یکی کابل و دیگری قندهار. از راه فرغانه، ترکستان، سمرقند، بخارا، بلخ، حصار و بدخشان، کاروان به کابل و از خراسان به قندهار می‌آید. میان خراسان و هندوستان، واسطه این

ولایت است، بسیار سودا خانه خوب است. اگر به روم و ختاروند، نهایت همین قدر سود بتواند کرد. هر سال هفت هشت هزار اسب به کابل می آیند و از جانب هندوستان هم پانزده بیست هزار خانه وار کاروان به کابل می آید».<sup>(۱۳)</sup> کاروان های عرب، هندی و بازرگانان یهودی در مسیر این راه ها، به قندهار رفت و آمد می کردند. تاورنیه نوشته است: «راه اصفهان به قندهار که راه معمولی است، تجار اغلب آن راه را ترجیح می دهند که در آن راه، همه جا آب است و برای مسافر چندان زحمت و اشکال پیش نمی آید».<sup>(۱۴)</sup> این کاروان ها، کالاهای ارزشمند و گرانبهای هندی، مانند: ادویه جات، شکر، عاج و جواهرات را بدون زحمت به این شهر می آوردند و اقلام عمده تجاری مانند: قالی، پوست، اسب، قاطر و انواع میوه نیز از افغانستان و از راه قندهار به هند می رفت. از جمله اجناسی که ایران به هند صادر می کرد، «روناس» بود که برای ساختن رنگ قرمز به کار می رفت و در اطراف اردبیل به دست می آمد و مقدار زیادی از آن، از راه قندهار، به هند صادر می شد. مقدار زیادی از ابریشم خراسان که برای صدور به اروپا نامناسب بود، از راه خشکی (قندهار) به هند صادر می شد. مس که برای ساخت انواع ظروف به کار می رفت و پرتغالی ها تجارت آن را ممنوع کرده بودند، به میزان زیادی از راه خشکی (قندهار) و از هند، وارد ایران می شد.

عبور و مرور در طول جاده های اصلی که به قندهار می رسید، بیشتر به صورت کاروان های بزرگ بود که بعضی مواقع به وسیله نگهبانان مسلح محافظت می شد. کالاهای تجاری در قزوین و اصفهان بار شتر شده و مسافران سوار اسب می شدند و یا به صورت کاروان با قافله حرکت می کردند. عبور کاروان ها از نواحی کم جمعیت، بی آب و مناطق قبیله ای، بدون خطر نبود. یکی از وظایف حاکم قندهار، تأمین امنیت و جلوگیری از دستبردهای قبایل غارتگر و محافظت از مسافران و بازرگانان بود، اما وی همیشه نمی توانست این امنیت را تأمین نماید و وظیفه خود را به درستی انجام دهد. بعضی مواقع، حاکمان قندهار از عبور یا توقف کاروان ها در شهر، سود سرشاری به دست می آوردند. تاورنیه درباره ثروتی که «علی مردان خان»، حاکم صفوی قندهار، در این شهر به دست آورده بود، نوشته است: «سبب عمده ثروت بی پایان علی مردان و اسلافش، حمله و دستبرد بود که بر کاروان های تجارتمی می بردند. چون آن موقع، رفت و آمد تجار، بیشتر از راه قندهار بود، وقتی قافله ای می رسید، علی مردان خان پذیرایی

شایانی از آنها می‌کرد. چند روزی آنها را مشغول می‌نمود و ارائهٔ مال‌التجاره را به تعویق می‌انداخت و هر وقت می‌توانست، اسباب تأخیر حرکت آنها را فراهم می‌ساخت. پس از اینکه کارشان تمام می‌شد، می‌خواستند از قندهار بار بندند،... قبل از حرکت، به تجار پیغام می‌داد: «من مکرر شما را مهمان کردم و منتظر بودم که شما هم مرا مهمان کنید». تجار هم چنین خواهش مؤدبانه‌ای [را رد نمی‌کردند].<sup>(۱۵)</sup> بعضی از پادشاهان صفوی، توسط حاکمان منصوب خود در قندهار، عوارض گمرکی را به عنوان حق ترانزیت از کالا می‌گرفتند، به طوری که یکی از سیاحان انگلیسی، پس از تصرف قندهار به وسیلهٔ «شاه عباس دوم»، نوشت: «شاه ایران، حقوق گمرکی زیادی از قندهار دریافت می‌کند، چون از راه «سند»، راه دیگری وجود ندارد که از راه زمینی، هند را از قسمت شمالی مولتان و سایر نواحی به ایران متصل سازد».<sup>(۱۶)</sup>

در سال ۱۰۲۴ق / ۱۶۱۵م. دو نفر تاجر انگلیسی که از قندهار می‌گذشتند، نوشتند: «شهر قندهار به دلیل رفت و آمد زیاد کاروان‌ها، وسیع‌تر شده و حومهٔ آن، بزرگ‌تر از خود شهر گردیده است. در این دو سال که راه هرمز به دلیل جنگ ایران و پرتغال بسته شده، همهٔ کاروان‌هایی که در بین راه ایران و هند در رفت و آمد هستند، مجبورند در این شهر اقامت گزینند. آنها در قندهار برای سفر به هند، شتر کرایه می‌کنند و موقع بازگشت به ایران هم این کار را انجام می‌دهند. تجارت اینجا محلی نیست، بلکه گاه اتفاق می‌افتد که بازرگانان هند، ایران و ترکیه که خواهان سود بیشتر از بیست درصد هستند، در اینجا با یکدیگر ملاقات می‌کنند». در اواسط سدهٔ هفدهم میلادی، راه‌های خشکی بین ایران و هند تا اندازه‌ای اهمیت پیشین خود را از دست داد، اما به کلی متروک نشد و برخی از کاروان‌ها در این راه رفت و آمد می‌کردند.

تاورنیه که در اواخر دورهٔ صفوی به ایران مسافرت کرد، در این زمینه نوشت: «در راه هندوستان، از جانب قندهار، راهی بس قدیمی است و سابق بر این، قبل از اینکه پرتغالی‌ها مالک هرمز شوند، از آنجا خیلی بیشتر از این زمان رفت و آمد می‌شد. از وقتی که کشتی‌های فرنگیان که هر سال به بندرعباس می‌آید، راه مسافرت بحری را میان ایران و هند تسهیل کرده‌اند، آن تقریباً متروک شده است. قبل از آن، در دریای بندرعباس، هیچ‌گونه کشتی جز چند تا قایق ناچیز، دیده نمی‌شد و کفایت حمل و نقل مال‌التجارهٔ فراوانی که از هندوستان خارج می‌شد را نمی‌کرد، اما با وجود سهولت [مسافرت] با کشتی، بعضی از تجار، از راه خشکی مسافرت

می‌نمایند و پارچه‌های ظریف و اعلای هندوستان از آن راه به ما می‌رسد».<sup>(۱۷)</sup> تعدادی از کاروان‌های تجاری، با همه جذابیت راه‌های دریایی در سراسر سده هفدهم، از راه خشکی بین ایران و هند در حال حرکت بودند و فقط در زمان بروز جنگ بر سر قندهار، حرکت کاروان‌ها متوقف می‌شد. در اوایل سده دوازدهم هجری قمری، بر اثر حمله‌های بلوچ‌ها و اغتشاش‌های ناشی از تهاجم افغانه، راه‌ها نامن شد و حجم تبادل اجناس و کالا کاهش یافت.

### نقش قندهار در روابط صفویه و گورکانیان تا سده یازدهم

#### ۱. قندهار در اواخر دوره تیموریان

قبل از تأسیس سلسله‌های صفویه در ایران و گورکانیان در هند، ولایت قندهار، همراه با ولایات خراسان، کابل و بدخشان، تحت حکومت «سلطان حسین بایقرا»، از نوادگان «امیر تیمور گورکانی»، قرار داشت. سلطان حسین بایقرا، «غور» را به «امیر ذوالنون» واگذار کرد و او اقوام سرکش «فکودزی» و «هزاره» را سرکوب نمود و تابع خود ساخت. امیر ذوالنون به واسطه این خدمت، حاکم قندهار، «زمین داور» و «فراه» شد. وی قندهار را به پسر بزرگ‌تر خود، «شاه بیگ» یا «شجاع بیگ»، واگذار کرد و خود در زمین داور حکمرانی نمود. قندهار و توابع آن تا زمان مرگ امیر ذوالنون - که در جنگ با شیبک خان روی داد -<sup>(۱۸)</sup> زیر سیطره تیموریان و حاکمان گماشته آنها بود. بعد از مرگ امیر ذوالنون، «محمد مقیم» و «شاه بیگ» بر این قلعه و نواحی اطراف فرمانروایی کردند. به هنگام فروپاشی سلسله تیموریان در سال ۹۱۳ ق / ۱۵۰۷ م. به دست شیبک خان ازبک، قندهار در اختیار این دو برادر بود و تا زمان به قدرت رسیدن ظهیرالدین محمد بابر (۹۲۸ ق / ۱۵۲۲ م) ادامه داشت.<sup>(۱۹)</sup>

زمانی که ظهیرالدین محمد بابر در ماورالنهر از شیبک خان شکست خورد، به پیشنهاد حاکم سمرقند، «امیر محمد باقر»، راهی کابل شد و آن شهر را که در دست محمد مقیم بود، تصرف نمود.<sup>(۲۰)</sup> بابر در کابل به دقت حوادث منطقه، به ویژه شهر سمرقند را زیر نظر داشت و به اهمیت نظامی و دفاعی قلعه قندهار پی برده بود. وی چندبار به قندهار حمله کرد و سرانجام مجبور به صلح شد.<sup>(۲۱)</sup> وی بنا بر مصالحی از تصمیم خود، مبنی بر فتح این قلعه، منصرف شد و به کابل بازگشت. لشکرکشی بابر به قندهار، پیامدهایی را در پی داشت: تسخیر «قلات» که یکی



از قلاع مهم قندهار بود؛ سرکوبی قبایل افغانی «سواسنگ» و «الاتاغ» ساکن در جنوب قندهار. (۲۲)

ظهيرالدین محمد بابر، دوباره تکاپوهای خود را برای تصرف قلعه قندهار آغاز کرد و بهترین فرصت را به دست آورد، زیرا رهبری واحد که بتواند نیروها و سربازان را زیر یک پرچم گرد آورد، وجود نداشت و نبود یک رهبر قدرتمند در قندهار، احساس می شد. امیر ذوالنون، حاکم قندهار، در جنگ با ازبکان کشته شده بود (۲۳) و فرزندان او نیز توانایی سازماندهی و رهبری سپاهیان خود را در برابر دشمنان، نداشتند و نیز حامیان خود را - که تیموریان بودند - از دست داده بودند. زیرا شیبک خان در سال ۹۱۳ ق. در حمله به هرات، آخرین پادشاه سلسله تیموری را شکست داده بود (۲۴) و قندهار در این زمان، تابع هرات و بهانه‌ای برای حمله شیبک خان ازبک به آنجا بود. شاه بیگ و محمد مقیم بیگ، حاکم قندهار، برای رویارویی با ازبکان، از ظهيرالدین بابر درخواست کمک کردند و حمایت او را به دست آوردند. ظهيرالدین بابر که قوای خود را همواره به تاخت و تاز مشغول می داشت، به قندهار و زمین داور روی آورد و زمانی که از کلات گذشت، «جان میرزا» و «عبدالرزاق میرزا» به خدمت برادرزاده خود، بابر، رسیدند، اما «شاه بیگ» و محمد مقیم از دعوت خود پشیمان شدند و در نزدیکی قندهار جنگی رخ داد که در آن، ارغونیان شکست خوردند؛ شاه بیگ به سوی «اشال» و «مستنگ» و محمد مقیم به زمین داور پناه بردند. مهم ترین دلیل شکست آنها را می توان به شرح زیر خلاصه کرد: رهبری قوی و توانا و وجود فرماندهان لایق در سپاه ظهيرالدین بابر، نبود انگیزه و روحیه فداکاری در نیروهای شاه بیگ و محمد مقیم و نبود انسجام کافی در میان آنها و وجود تفرقه و جدایی در کادر رهبری؛ چنانکه هر یک از فرزندان ذوالنون، ادعای حاکمیت و حکمرانی بر قندهار را داشتند. (۲۵)

بدین صورت، ظهيرالدین بابر با سپاهیان اندک خود بر شهر قندهار و قلعه مستحکم آن مسلط شد و قندهار و توابع آن به تصرف او درآمد. پس از تصرف قلعه قندهار، بابر این ولایت را به برادر خود، «سلطان ناصر میرزا»، داد و به کابل بازگشت. (۲۶) حاکمیت و تسلط وی بر قندهار، بنا به دلایلی تداوم نیافت که مهم ترین آنها، هجوم ازبکان به قندهار به رهبری شیبک خان و به دعوت و تحریک فرزندان امیر ذوالنون، بود. شیبک خان به تحریک محمد مقیم، متوجه قندهار شد و ناصر میرزا در قلعه محصور گردید. وی جریان حمله ازبکان را به ظهيرالدین گزارش داد و

ظهیرالدین او را به مقاومت در برابر ازبکان و محافظت از قلعه دعوت کرد و تأکید نمود که اگر در طول محاصره با مشکل جدی برخورد کرد، صلح کرده و به کابل بازگردد. ناصر میرزا به دلیل ناتوانی در برابر ازبکان، قندهار را به آنان تحویل داد و به کابل رفت و شیبک خان پس از تصرف قلعه قندهار، حکومت آنجا را به شاه بیگ واگذار کرد و به هرات بازگشت. پس از این، ازبکان که قطب سوم قدرت منطقه‌ای را در کنار ایران و هند تشکیل می‌دادند، بنا به دلایلی از جمله موارد زیر، دیگر حرکت جدی برای تصرف قلعه قندهار انجام ندادند: رکود و تحلیل قدرت و نیروی آنها در جنگ «مرو» در برابر نیروهای شاه اسماعیل و موضع واحد ایرانیان و گورکانیان هند در برابر ازبکان.

نقطه آغاز همکاری ایران و هند را می‌توان سال ۹۱۶ ق / ۱۵۱۱ م. دانست که پادشاه صفوی بعد از جنگ مرو و به قتل رسانیدن شیبک خان ازبک، خواهر ظهیرالدین محمد بابر، «خانزاده بیگم» را - که توسط رهبر ازبکان دستگیر شده و به عقد وی درآمده بود - آزاد کرد. (۲۷)

بعد از جنگ تاریخی مرو که شاه اسماعیل بر ازبکان پیروز شد، بدون شک، صفویان حاکم مطلق خراسان شدند. فرزندان امیر ذوالنون نیز چاره‌ای جز این نداشتند که از صفویان پیروی نمایند و تسلیم آنها شوند. هر چند که شاه بیگ، حاکم قندهار، به ظاهر از شاه اسماعیل اطاعت می‌کرد، اما قصد شورش و نافرمانی داشت. به همین علت، شاه اسماعیل دستور دستگیری او را صادر کرد. شاید یکی دیگر از دلایل اصلی صدور این دستور، اهمیت زیاد قلعه قندهار باشد و اینکه پادشاه صفوی تمایل نداشته که این قلعه در دست فرزندان امیر ذوالنون یا گروه‌های دیگر باشد. به هر حال، تاریخ وقایع و حوادث قندهار از سال ۹۱۷ ق / ۱۵۱۱ م. تا ۹۲۶ ق / ۱۵۲۰ م. به درستی مشخص نیست. «بابرنامه» - که منبعی مهم در این زمینه است - اشاره‌ای به وقایع قندهار در این سال‌ها نکرده است و تنها بعضی منابع هندی، حوادث قندهار را در این مدت ثبت کرده‌اند، مانند «ماثر رحیمی» که از محاصره قندهار در سال‌های ۳-۹۲۱ ق / ۸-۱۵۱۶ م. به وسیله بابر، خبر می‌دهد و می‌نویسد: «چون بابر از جانب شاه اسماعیل و دوستی او خاطر جمع بود، راهی فتح قندهار شد و شاه بیگ در قلعه متحصن شد و به استحکام آن پرداخت. بابر هنگامی که به قندهار رسید، مریض شد و شاه بیگ با استفاده از فرصت، پیشنهاد صلح کرد و بابر دست از محاصره قندهار برداشت».

ظهیرالدین در سال ۹۲۶ق / ۱۵۲۰م. درصد درآمد که آنجا را تصرف کند. وی در تصرف قندهار، اهدافی را دنبال می‌کرد که عبارت بودند از: ۱. گسترش قلمرو خود در خارج از مرزهای افغانستان به طرف شرق. ۲. استفاده از موقعیت دفاعی و استراتژیکی قلعه قندهار برای تسلط بر منطقه، زیرا تسلط بر قندهار، به منزله کلید فتح هندوستان بود. پس وی با توجه به اینکه پادشاه صفوی در غرب و شرق با مشکلات متعددی روبرو بود و فرصت توجه به قندهار را نداشت، به این شهر حمله برد.

با بیرون آمدن شاه بیگ از قلعه قندهار، برای پناهندگی به شاه اسماعیل، بنا به قول منابع ایرانی. نماینده او «ملا محمد باقر»<sup>(۲۸)</sup> در نامه‌ای به ظهیرالدین محمد بابر خبر داد که مهم‌ترین فرصت برای فتح قلعه فراهم شده است. ظهیرالدین بابر نیز از فرصت استفاده کرد و قلعه قندهار را بدون جنگ و خونریزی گرفت و فرزند خود، «کامران میرزا»، را به عنوان حاکم قندهار منصوب نمود و خود به کابل بازگشت.<sup>(۲۹)</sup> از همان آغاز روابط شاه اسماعیل با ظهیرالدین محمد بابر، تصرف قندهار، نگرانی‌هایی را برای طرفین به وجود آورده بود. مدارک و شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد پادشاه صفوی از اقدام بابر، مبنی بر تصرف قندهار - که زیرسلطه ایران بود - ناراحتی خود را ابراز کرده بود.<sup>(۳۰)</sup>

#### تحولات سیاسی - نظامی قندهار در زمان شاه طهماسب

پس از مرگ شاه اسماعیل اول در سال ۹۳۰ق / ۱۵۲۴م. فرزندش، «شاه طهماسب» به قدرت رسید. در این زمان، بیش از پانزده سال از تسلط گورکانیان بر قندهار می‌گذشت. در این فاصله، دولت صفوی به دلیل گرفتاری در غرب و شرق، نتوانست به مسئله قندهار بپردازد. شاه طهماسب بعد از آسودگی از غرب کشور، عزم خود را در فتح قندهار جزم نمود. نخستین حمله به قندهار توسط «سام میرزا»، برادر شاه طهماسب، با شکست روبرو شد<sup>(۳۱)</sup> که از دلایل این شکست می‌توان به ناهماهنگی وی با مرکز، نرسیدن نیروی کمکی از طرف شاه طهماسب، مقاومت «خواجه کلان» در قندهار و رسیدن نیروی کمکی به کامران میرزا، حاکم قندهار، اشاره کرد.

در سال ۹۴۳ق / ۱۵۳۷م. شاه طهماسب اول، برای ششمین بار، تجاوز از یکان به مناطق

شرقی را پاسخ گفت و متوجه قندهار شد. او با انتخاب «سلطان محمدخان» به جانشینی خود در هرات و انتظام امور آنجا، به قندهار رفت. خواجه کلان نتوانست در برابر نیروهای شاه طهماسب مقاومت کند و به سمت «لاهور» متواری شد.<sup>(۳۲)</sup> با نزدیک شدن شاه طهماسب به قندهار، بزرگان و اعیان شهر، با تحفه و هدایای گرانبها، به استقبال شاه طهماسب رفتند.<sup>(۳۳)</sup> شاه طهماسب بعد از ترتیب امور حکومت قندهار، آنجا را به «بوداق خان قاجار» سپرد و به هرات بازگشت. تصرف قندهار، پیامدهای ارزشمندی برای صفویان داشت؛ برای مثال: موجب افزایش اقتدار صفویان نزد همسایگان، به ویژه ازبکان ماورالنهر و ایجاد آرامش در مرزهای شرقی شد؛ چنانکه اطاعت ازبکان از دولت مرکزی ایران و اعزام سفیر نزد شاه طهماسب را به دنبال داشت. پس از مدت کوتاهی، ایرانیان، قلعه قندهار را از دست دادند و به دلیل گرفتاری در غرب، نتوانستند قندهار را نگه دارند و شورش «القاص میرزا»، برادر شاه طهماسب در ایران، شاه صفوی را از دستیابی دوباره به قندهار بازداشت<sup>(۳۴)</sup> و این شهر تا سال ۹۵۲ ق / ۱۵۴۵ م. در دست کامران میرزا باقی ماند.

#### پناهنده شدن همایون شاه به دربار ایران و تصرف قندهار

در نیمه دوم سده دهم هجری، «همایون»، پادشاه گورکانی هند، در جنگ با «شیرشاه» شکست خورد<sup>(۳۵)</sup> و از بیم دستگیری توسط «عسکری میرزا»، حاکم وقت قندهار، از راه لاهور، مولتان و سپس قندهار، به ایران روی آورد. همایون از طرف فرمانداران سیستان، هرات و خراسان، مورد استقبال قرار گرفت و از راه مشهد، راهی قزوین شد که در آنجا از سوی شاه طهماسب، پذیرایی مفصلی از وی شد. در سفرنامه «اولثاریوس» در این مورد چنین آمده است: «علاقه‌ای که ایرانیان برای پذیرایی از شاهزادگان هندی نشان می‌دهند، فقط به خاطر همسایگی و معاملات تجاری با هند نیست، بلکه بیشتر برای اختلافی است که با هند بر سر شهر قندهار دارند. به هر حال، شاهزادگان هندی هم این موقعیت را خوب درک کرده‌اند؛ هر وقت با خانواده سلطنتی به هم می‌زنند، روانه ایران می‌شوند و در ایران با آغوش باز از آنها پذیرایی می‌نمایند».<sup>(۳۶)</sup> با گذشت مدتی از اقامت همایون در ایران، مذاکراتی میان دو پادشاه صورت گرفت و قرار آن شد که به همایون، پادشاه شکست خورده هند، کمک شود تا سرزمین از دست

رفته را بازپس گیرد. البته شاه طهماسب به دلیل سیاست شیعی‌گری و کارشکنی برخی از درباریان صفوی، همایون را از ادامه مذاکره دلسرد می‌نمود،<sup>(۳۷)</sup> ولی با پادرمیانی «بیرام خان»، همایون حاضر به پذیرش شرایط شاه طهماسب شد و سند واگذاری قندهار را به دولت صفوی، در برابر کمک شاه طهماسب، امضا نمود، اگر چه در این میان، کوشش محرم‌ان شاه، از جمله خواهرش، «سلطان بیگم»، «قاضی جهان قزوینی» و «حکیم نورالدین» بی‌تأثیر نبود. شهرت ضدشیعی کامران میرزا و بی‌میلی شاه نسبت به وی، لزوم استرداد قلعه استراتژیک قندهار را در نظر شاه طهماسب جدی‌تر برانگیخت و سرانجام، شاه طهماسب متقاعد شد به همایون کمک نظامی نماید.<sup>(۳۸)</sup> پس سپاهی را به فرماندهی «بوداق خان قاجار»، لاله فرزندش شاهزاده «مراد میرزا»، به همراه همایون، روانه فتح قندهار نمود. این سپاه دوازده هزار نفری را افراد سرشناسی مانند «شاه قلی خان»، حاکم کرمان، «احمد سلطان»، حاکم سیستان و اشخاص مهم دیگری همراهی می‌کردند. وظیفه سپاه اعزامی طهماسب در همراهی با همایون، تسخیر ولایات قندهار، زمین‌داور، کابل، غزنین و تسلیم نمودن ولایات فتح شده به همایون، به استثناء قندهار، بود.<sup>(۳۹)</sup>

همایون با همراهان اندک و سپاه اعزامی قزلباش، در سال ۹۵۱ق / ۱۵۴۵م. از خدمت شاه طهماسب مرخص و راهی هندوستان شد. سه ماه محاصره قلعه قندهار، باعث خستگی و دلسردی قزلباش‌ها شد، ولی همایون بر شدت حملات خود افزود. «میرزا عسکری»، حاکم قندهار، از همایون درخواست مهلت کرد، و سرانجام تسلیم شد و درخواست صلح نمود. درخواست صلح او با چند هدف صورت گرفت که به دست آوردن فرصت برای تجدید قوا، مستحکم کردن بیش از پیش قلعه قندهار و رسیدن نیروی کمکی کامران میرزا، از جمله این اهداف بود.<sup>(۴۰)</sup> با طولانی شدن محاصره، تعدادی از فرماندهان کامران میرزا و عسکری میرزا به همایون پناهنده شدند<sup>(۴۱)</sup> و سرانجام، عسکری میرزا در ۲۵ جمادی الاخر ۹۵۲ق. به همراه «خانزاده بیگم»، از قلعه بیرون آمده و با جمعی از بزرگان قلعه، تسلیم شدند. پس از فتح قندهار، همایون قلعه را به بوداق خان و شاهزاده محمدمراد میرزا تسلیم و به قول خود عمل نمود. بعد از تسلط بوداق خان و شاهزاده محمدمراد میرزا بر قلعه قندهار، بیشتر امرای قزلباش، برخلاف نظر شاه طهماسب و بدون اجازه وی، پیش از فتح غزنین و کابل، به ایران بازگشتند و افرادی چون بوداق خان، «ابوالفتح خان افشار» و «صوفی ولی سلطان» در قلعه ماندند.<sup>(۴۲)</sup> به نظر می‌رسد که

نارضایتی ایرانیان، از طولانی شدن زمان محاصره قلعه و نحوه تقسیم غنایم و خزاین، ناشی بوده است. سران سپاه همایون، مخالف واگذاری قندهار به بوداق خان قاجار و شاهزاده محمدمراد میرزا بودند، زیرا قندهار موقعیت مهمی در حفظ سرزمین هند داشت. در این زمان، اوضاع برای باز پس‌گیری قندهار توسط همایون مناسب نبود، زیرا هنوز موفق به مطیع کردن کامران میرزا، که کابل را در اختیار داشت، نشده بود، در حالی که نیروهای کمکی قزلباش، به تعهد خود مبنی بر ادامه همراهی با همایون عمل نکرده و قندهار را ترک کرده بودند.<sup>(۴۳)</sup> تحریکات امراء و بزرگان همراه همایون و شرایط و اوضاع درون قلعه و کم بودن نیروهای دفاعی قلعه،<sup>(۴۴)</sup> همایون را برای حمله به قندهار مصمم کرد. خودداری بوداق خان از پناه دادن به همایون و همراهانش در زمستان، مرگ شاهزاده محمدمراد میرزا و تعدی قزلباشان نسبت به ساکنان شهر، زمینه را برای حمله همایون به قندهار مهیا کرد. بعد از درگیری مختصری بین دو طرف، نگهبانان قلعه شکست خورده و قندهار از دست قزلباش‌ها خارج شد و همایون پس از فتح قلعه، اداره آن را به «بیرام خان» سپرد و خود راهی فتح کابل شد.<sup>(۴۵)</sup> بیرام خان در نامه‌ای به شاه طهماسب نوشت: «فرمان‌فرمایی قندهار را به نام بندگان شاهی است و مراد دست‌نشانده خود دانید».<sup>(۴۶)</sup> همایون نیز در نامه‌ای، به توجیه کار خود در فتح قندهار پرداخت و قندهار را همچنان زیر تابعیت ایران دانست. شاه طهماسب نیز از بازپس‌گیری قندهار از گورکانیان، صرف نظر نمود.<sup>(۴۷)</sup>

فتح قندهار، کلید فتح هندوستان بود، چنانکه همایون در سال ۹۶۲ق / ۱۵۵۵م. به هندوستان دست یافت و بر تخت سلطنت نشست، اگر چه مرگ نابهنگام، امکان حکمرانی طولانی را از وی گرفت؛ وی در سال ۹۶۳ق / ۱۵۵۶م. درگذشت و بیرام خان به مدت ده سال یعنی از ۹۵۲ق / ۱۵۴۵م. تا ۹۶۲ق / ۱۵۵۵م. فرمانروای قندهار بود و همچنان که به هنگام فتح قندهار با همایون همراه بود، در زمان فتح هند نیز به اتفاق وی روانه هند گردید و قندهار را به «شاه محمد قلاتی» واگذار کرد. قلاتی تا زمان مرگ همایون، از طرف گورکانیان، حاکم قلعه قندهار محسوب می‌شد.

تحولات سیاسی و نظامی قندهار در دوره پادشاهی اکبر شاه و شاه طهماسب

پس از مرگ همایون در سال ۹۶۳ق. «جلال‌الدین محمد اکبر» به تخت نشست. وی ابتدا

با شورش‌های متعددی در داخل قلمرو حکومتش روبرو شد. شاه طهماسب که به دنبال صلح «آماسیه»، از خطر حمله عثمانی‌ها آسوده شده بود، از این فرصت برای فتح قندهار استفاده نمود. هر چند که این مسئله به قطع روابط دو کشور منجر نشد، اما موجب سردی روابط ایران و هند گردید. دو یا سه سال پس از فتح قندهار، از طرف دربار صفوی، سفراییی به هند اعزام گردید و «شاه طهماسب صفوی» در سال ۹۶۹ق / ۱۵۶۲م. «سید بیگ»، پسر «معصوم بیگ»، یکی از نزدیکان دربار را برای تعزیت مرگ پدر اکبرشاه و تهنیت سلطنت او، به دربار هند فرستاد. (۴۸) هدف اصلی اعزام این هیأت، رفع سوءتفاهمی بود که بر سر قندهار پیش آمده بود، اما اکبرشاه نارضایتی خود را با نفرستادن جوابیه برای شاه طهماسب، نشان داد. (۴۹) به هر حال تا زمان پایان پادشاهی شاه طهماسب، قندهار در دست صفویان بود و «سلطان حسین میرزا» از طرف صفویان در آنجا حکومت می‌کرد. در این زمان، از سوی اکبرشاه، هیچ اقدامی برای تصرف قلعه قندهار صورت نگرفت.

با مرگ شاه طهماسب در سال ۹۸۴ق / ۱۵۷۶م. و به قدرت رسیدن «شاه اسماعیل دوم» و به هنگام حکومت «سلطان محمد خدابنده»، اوضاع داخلی ایران به علت گردنکشی‌ها و شورش‌های پراکنده قزلباشان، توسعه‌طلبی عثمانی‌ها در غرب و حمله‌های ازبکان در شرق، نابسامان بود و فرصتی مناسب برای تصرف قندهار توسط اکبرشاه فراهم شده بود، اما استفاده از این شرایط، بنا به دلایلی به تاخیر افتاد. در دوره پادشاهی شاه اسماعیل دوم، سلطان حسین میرزا، حاکم قندهار، پس از بیش از بیست سال حکمرانی، درگذشت. پس از او فرزندان او، مظفر حسین میرزا و «رستم میرزا» به ترتیب حاکم قندهار و زمین‌داور شدند. (۵۰) در شرایطی که دولت مرکزی ایران با مسائلی همچون اغتشاش‌های داخلی و تهدید عثمانی‌ها و ازبک‌ها روبرو بود، «عبدالله خان ازبک»، به اکبر شاه پیشنهاد نمود که پس از تصرف قلعه قندهار، به ایران حمله کند. (۵۱) زیرا وی نیز به اهمیت قلعه قندهار پی برده بود و از حساسیت دولت صفوی و گورکانی نسبت به این قلعه، آگاه بود، اما اکبرشاه درباره پرس‌گرفتن قندهار، به عبدالله خان ازبک جواب منفی داد و گفت: حکمرانان ایران و میرزاهای قندهار، هیأت‌های سفارتی به هند اعزام کرده‌اند و به حفظ و امنیت راه‌ها برای تجار، آگاهی داده‌اند و تجار، حتی پس از مرگ شاه طهماسب، بدون مزاحمت و بدون محافظ، از این منطقه عبور می‌کنند، اما اگر ایرانیان از این

رویه بازگردند، سپاهیان مغول می‌توانند قندهار را بدون اشکال تصرف کنند. (۵۲) جواب منفی اکبر شاه به عبدالله خان ازبک، شاید برای استحکام پایه‌های قدرت خود او در هند بوده است، زیرا بعضی از حکام ایالات هند، داعیه استقلال‌خواهی داشتند. بنابراین، اکبرشاه تصرف قندهار را مناسب ندانست و حمله به این شهر را به تعویق انداخت و قندهار تا پایان سده دهم هجری، در دست صفویان باقی ماند. در آغاز سده یازدهم هجری، اکبر شاه بدون جنگ و خونریزی، قلعه قندهار را تصرف کرد.

برای نتیجه‌گیری باید گفت که قندهار پس از سده دهم، از لحاظ دفاعی، استراتژیکی، ارتباطی و تجاری، جایگاهی مهم و ممتاز در منطقه داشته است. دست‌یابی به این قلعه، بیشتر وقت‌ها، تنها موضوعی بود که موجب دشمنی و درگیری سلاطین صفوی و گورکانی می‌شد. گورکانیان هند و صفویان در تصرف این قلعه، چند هدف را دنبال می‌کردند: تسلط بر افغانستان غربی و کنترل قبایل افغان، بلوچ و ازبک که گهگاهی با سرکشی خود، در دسرهایی را بر مغولان هند و صفویان ایجاد می‌کردند، نگهداری و حفاظت از مرزهای غربی هندوستان در برابر حمله بیگانگان. صفویان نیز از لحاظ دفاعی و اقتصادی به این قلعه، نظر داشتند، چنانکه با تسلط بر قندهار، توانستند بر تحرکات ازبکان و سایر اقوام، نظارت کامل داشته باشند و مرزهای شرقی و ایالت‌هایی مهم از جمله هرات را از دستبرد و غارت آنها در امان نگاه‌دارند. از نظر اقتصادی نیز این قلعه برای دو کشور دارای اهمیت بود و به خاطر موقعیت جغرافیایی خود، یک راه ترانزیت بین شرق و غرب بود. بنابراین هر دولتی که بر این قلعه تسلط داشت، از محل دریافت حق عبور کاروان‌ها و اقامت آنها در این شهر، سود سرشاری نصیب خود می‌ساخت.



پی نوشت‌ها

۱. خانیانا بیانی، تاریخ نظامی ایران در دوره صفویه، تهران: انتشارات سناد بزرگ ارتشتاران، ۱۳۵۳، ص ۴۳۸-۹؛ شیخ ابوالفضل علامی، آیین اکبری، تصحیح ایچ بلخمن، ام.ای، لکنهو: مطبع نول کشور، ۱۸۶۹، ص ۷-۵۸۶.
۲. محمدخلیل مرعشی نجفی، مجمع التواریخ، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران: طهوری، ۱۳۶۳، ص ۱۰؛ محمد صالح گنبد لاهوری، عمل صالح شاه جهان نامه، بنگال: بی.نا، ۱۹۲۳، ج ۲، ص ۲۸۵؛ عبدالحمید لاهوری، پادشاه نامه، تصحیح مولوی کبیرالدین احمد و مولوی عبدالرحیم معلمین، ج ۱، ص ۳۷۴؛ ژان باتیست تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، ترجمه ابوتراب نوری، تصحیح حمید شیرانی، تهران: کتابخانه سنایی، ۱۳۳۶، ص ۶۹۸.
۳. محمد طاهر بن حسین وحیدقزوینی، عباسنامه: تصحیح ابراهیم دهگان، اراک: داودی، ۱۳۲۹، ص ۱۲۷-۸.
۴. پیشین، ص ۱۲۸.
۵. پیشین، ص ۱۲۷-۸.
۶. محمدخلیل مرعشی نجفی، پیشین، ص ۱۲-۳.
۷. معین‌الدین محمد اسفزاری، روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، تصحیح سیدمحمد کاظم امام، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۹، ص ۳۴۰.
۸. ریاض الاسلام، تاریخ روابط ایران و هند، ترجمه محمدباقر آرام و عباس قلی غناری فرد، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۴، ص ۲۶۴.
۹. معتمدخان بخشی، اقبالنامه جهانگیری، تصحیح مولوی عبدالحی و مولوی احمدعلی صاحبان، کلکته: کالج، ۱۸۶۵، ص ۱۹۹.
۱۰. ظهیرالدین محمد بابر، بابرنامه: ترجمه خان‌خانان بیرام خان، بی‌جا، ملک‌الکتاب، ۱۳۸۰، ص ۸۱.
۱۱. ژان باتیست تاورنیه، پیشین، ص ۶۵۹.
۱۲. پیشین، ص ۶۸۹.
۱۳. دانشگاه کمبریج، تاریخ ایران دوره صفویه، ترجمه یعقوب آژند، تهران: جامی، ۱۳۸۰، ص ۲۶۵.
۱۴. تاورنیه، پیشین، ص ۶۵۹.
۱۵. فضل‌الله روزبهان خنجی، مهمان‌نامه بخارا، به اهتمام منوچهر ستوده، تهران: بنگاه نشر و ترجمه کتاب، ۱۳۵۵، ص ۱۸۴؛ مجهول‌المؤلف، جهانگشای خاقان، اسلام‌آباد: ویب پرنترز-راولپندی، ۱۹۸۶، ص ۳۴۷-۸.

۱۶. ریاض الاسلام، پیشین، ص ۲۶۴.
۱۷. شیخ ابوالفضل علامی، پیشین، ص ۵۹۲.
۱۸. قاضی احمد تقوی، آصف خان قزوینی، تاریخ الفی، تصحیح سیدعلی آل داود، تهران: فکر روز، ۱۳۷۸، ص ۲۲۸؛ غیاث‌الدین همام‌الدین حسینی خواندمیر، حبیب‌السير فی اخبار افراد بشر، تصحیح محمد دبیر سیاقی، تهران: خیام، ۱۳۸۰، ص ۳۵۷.
۱۹. فضل‌الله روزبهان خنجی، پیشین، ص ۱۸۴.
۲۰. مجهول المؤلف، تاریخ عالم آرای شاه اسماعیل، تصحیح علی اصغر منتظر صاحب، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب: ۱۳۴۹، ص ۸۰-۲۷۹؛ حسن بیگ روملو، احسن التواریخ، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: بابک، ۱۳۵۷، ص ۸۶.
۲۱. ملاعبدالباقی نهاوندی، مآثر رحیمی، ص ۴۹۱؛ شیخ ابوالفضل بن مبارک علامی، اکبرنامه: تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۱۴۱؛ بداله شکری، عالم آرای صفوی، تهران: اطلاعات، ۱۳۶۳، ص ۳۱۷؛ عبدالحسین نوایی، شاه اسماعیل صفوی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، بی تا، ص ۳۶۶.
۲۲. پیشین، ص ۴۹۱؛ شیخ ابوالفضل مبارک، پیشین، ج ۱، ص ۱۴۱.
۲۳. ملاعبدالباقی نهاوندی، پیشین، ص ۲۸۴؛ عبدی بیگ شیرازی، تکلمة الاخبار، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: نشر نی، ۱۳۶۹، ص ۱۴۵؛ خواندمیر، پیشین، ج ۴، ص ۳۷۵.
۲۴. میرمحمد بن سیدبرهان‌الدین خاوندشاه میرخواند، روضة الصفا، تهذیب دکتر عباس زریاب خویی، تهران: طهارت، ۱۳۷۳، ج ۷، ص ۴۰.
۲۵. عبدالحی حبیبی، تاریخ افغانستان در عصر گورکانی هند، کابل: نشر انجمن تاریخ و ادب آکادمی افغانستان، ۱۳۴۹، ص ۱۳.
۲۶. حسن روملو، پیشین، ص ۱۰۱؛ ملامحمد قاسم هندوشاه، تاریخ قرشته، بمبئی: نشر کانپور، ۱۳۰۱، ص ۱۹۹.
۲۷. ظهیرالدین محمد بابر، پیشین، ص ۲۰۰.
۲۸. عالم آرای شاه اسماعیل، ص ۶۰۰.
۲۹. جهانگشای خاقان، ص ۵۷۲؛ حسن بیگ روملو، پیشین، ص ۱۰۷؛ محمدیوسف واله اصفهانی قزوینی، خلد برین، تصحیح میرهاشم محمدشاه، تهران: نشر مکتوب، ۱۳۷۹، ص ۲۷۹.

۳۰. عالم آرای شاه اسماعیل، پیشین، ص ۶۰۰-۶۰۳.
۳۱. بوداق بیگ منشی قزوینی، *جواهرالاحیاء*، تصحیح محسن بهرام‌نژاد، تهران: میراث مکتوب، ۱۳۷۸، ص ۱۶۷؛ میرزایک حسن بن حسین جنابندی، *روضه الصوفیه*، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸، ص ۴۳۵-۴۱ و ۴۳۹.
۳۲. شیخ ابوالفضل بن مبارک علامی، پیشین، ص ۲۱۱.
۳۳. قاضی احمد بن حسین قمی، *خلاصة التواریخ*، تصحیح احسان اشراقی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۹، ج ۱، ص ۲۷۳.
۳۴. اسکندر بیگ ترکمان منشی، *تاریخ عالم آرای عباسی*، تصحیح دکتر محمد اسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۹۱.
۳۵. شیخ ابوالفضل بن مبارک علامی، پیشین، ج ۱، ص ۲۴۱-۳؛ عباس سروانی، *تاریخ شیرشاهی*، تصحیح محمدمام الدین، ص ۱۵۵.
۳۶. آدام اولتاریوس، *سفرنامه*، ترجمه حسین کردبچه، تهران: شرکت کتاب برای همه، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۵۱۹.
۳۷. عبدالحسین نوایی، «پناه آوردن همایون پادشاه هند به دربار شاه طهماسب صفوی»، *مجله یادگار*، ش ۱، ص ۱۳۲۴، ص ۲۳.
۳۸. ریاض الاسلام، پیشین، ص ۶۲۰-۴۷۰؛ ملامحمد قاسم هندوشاه، پیشین، ص ۲۳۷.
۳۹. اسکندربیگ ترکمان منشی، پیشین، ص ۹۹؛ امیرمحمود خواندمیر، *تاریخ شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی*، تصحیح محمدعلی جدامی، تهران: گسترده، ۱۳۷۰، ص ۲۱۷.
۴۰. شیخ ابوالفضل بن مبارک علامی، پیشین، ص ۷-۳۴۶.
۴۱. بایزید بیات، *تذکره همایون و اکبر*، تصحیح محمدحسین هدایت، کلکته، ۱۹۴۱، ص ۴۹؛ ملامحمدقاسم هندوشاه، پیشین، ص ۲۳۷.
۴۲. قاضی احمد تقوی، آصف خان قزوینی، پیشین، ص ۳۰-۵۲۹.
۴۳. ریاض الاسلام، پیشین، ص ۲۹۵.
۴۴. قاضی احمد بن حسینی قمی، پیشین، ج ۱، ص ۳۱۱.
۴۵. بایزید بیات، پیشین، ص ۵۱.
۴۶. میرزا نصرالله بن محمدحسین فدایی، *داستان ترک‌تاران هند*، تهران: الهام، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۱۸۱.

۲۴ / فصلنامه تاریخ روابط خارجی ، شماره ۱۸

۴۷. ریاض الاسلام. پیشین، ص ۸۰.

۴۸. ملا محمد قاسم هندو شاه. پیشین، ج ۱، ص ۲۵۲.

۴۹. ریاض الاسلام. پیشین، ص ۸۷.

۵۰. اسکندریبگ ترکمان منشی. پیشین، ج ۲، ص ۴۷۹.

۵۱. سید حیدر شهریار تقوی، «نمایندگان سیاسی ایران و هندوستان در زمان صفویان و بایرینان»، مجله

بررسیهای تاریخی، ش ۶، س ۱۳۵۱، ص ۴۴-۵.

۵۲. ریاض الاسلام. پیشین، ص ۹۲.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی